

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فرقان (جله دوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۹۵/۷/۷

آیه اول سوره فرقان درباره این است که خدا برکت فراوانش را به وسیله نزول قرآن بر بنده اش نازل کرده است. خداوند این گونه خودش را معرفی کرد.

عده ای معرفی پیامبران را نپذیرفتند و به پیامبران اتهام زدند. گفتند: حرف هایی که می زنید اساطیر الاولین است. گفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد؟! چرا در بازارها راه می رود؟! چرا فرشته ای بر او نازل نشده؟! یا گنج و باغی ندارد؟! بعضی ها هم نسبت سحر به او دادند.

خدا از این گله می کند و برکت را در باغ و قصر و... نمی داند. در صورتی که اگر انسان به خودی خود زندگی می کرد و نبی نبود، هر چه فرد پولدارتر بود، بیشتر باغ داشت و خیرات دنیایی به او می رسید را، بهتر می دانست.

اما انبیا که آمدند این معادله را بر هم زدند. یعنی با وجود نبی دیگر این برکت در باغ نیست. تمام داستان هم این بود که این ها روز قیامت را باور نکردند و تکذیب کردند. خداوند از اینها می پرسد «اذلک خیر» آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که برای پرهیزگاران آماده شده است. از یک سرای واقعیت خبر می دهد. سرایی که وابسته به اراده انسانها است.

ما جلسه قبل تا اینجا را گفتیم چون بنا شد که سوره فرقان را آیه آیه بخوانیم و پیش برویم.

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يَقُولُ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (۱۷)

به پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی را یادآوری می‌کند. کسانی که در این دنیا می‌گفتند چرا پیامبر غذا می‌خورد! و از این چراها می‌گفتند!

اگر خاطرتان باشد جلسه پیش گفتیم اگر کسی بخواهد هدایت پیدا کند خیلی به دنبال اینکه این حرف حق از کجا آمده نیست. ولی اگر دنبال هوای نفس باشد مدام دنبال این است که این را چه کسی گفته؟ چرا گفته؟ منبعش کجاست؟ بیشتر می‌رود سراغ استدلال. در قرآن اینطوری است. استدلال مال کسی است که خرد ندارد. البته در زندگی ما استدلال چیز خوبی است اما در قرآن وضعیت این است که هر کس شروع کند به استدلال معلوم می‌شود که عقلش کار نمی‌کند. سیستم قرآن اینطور است که اگر کسی برای چیزی که واضح است دلیل بخواهد یعنی کم خرد است. سفاقت دارد و نمی‌فهمد. یعنی اگر روز بود اما برای روز دلیل خواست معلوم می‌شود که عقل ندارد. برای همین سیستم آیات قرآن استدلالی نیست بلکه چینش آن، چینی توجهی است. مثلاً راجع به خدا استدلال نمی‌کند که خدا هست.

کلمه حق بساطتی دارد که اگر کسی بخواهد بپذیرد انجام می‌دهد و اگر نخواهد بپذیرد توجیه می‌کند.

خلاصه روز قیامت آنها را حشر می‌کنند. حشر می‌کنند یعنی جمع می‌کنند. معبودهایشان را هم جمع می‌کنند. آیا شما این بندگان من را گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذُّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (۱۸)

علت اینکه «ما یعبدون» را می‌آورد حضرت علامه می‌فرماید که شرک از سه ناحیه ممکن است در انسان به وجود آید. یکی ممکن است از ناحیه جن باشد و یا ممکن است ملک باشد و یا ممکن است انسان باشد مثل پیامبر. چه مثبت باشد و چه منفی باشد همه حرفشان همین است یعنی حتی اگر شیطان را هم بیاورند آنجا و بگویند ای شیطان آیا تو اینها را گمراه کرده‌ای، این جواب را می‌دهد. یعنی روز قیامت اولین اتفاقی که می‌افتد آن کسانی که معبود انسان‌ها بودند حاشا می‌کنند و می‌گویند ما آنها را گمراه نکردیم. اما ای خدا تو به آنها دادی و به پدرانشان. مثلاً

ارث به آنها رسیده است. حتی از نسوا الذکر معلوم می‌شود که دارایی در دنیا یکی از عوامل نسیان است. هرکاری که می‌خواستند انجام دهند به مقصد نمی‌رسید و همه‌اش هلاکت بود.

نسیان با غفلت فرق می‌کند. همه کسانی که در آیه راجع به آنها صحبت می‌کند روز قیامت ذکر را شنیده‌اند ولی یادشان رفته است. علت از یاد رفتنشان هم پولدار شدن و تمکن مالی بوده است. تمتع بوده است. انواع تمتع داریم.

فَقَدْ كَذَّبُواكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمُ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا (۱۹)

خداوند به آنها می‌گوید ببینید این معبودان شما را در آنچه می‌گویید تکذیب کردند. اکنون نمی‌توانید عذاب الهی را برطرف کنید یا از کسی یاری بطلبید هر کدام از شما ستم کرده به نسبت ستمی که کرده «نذقه عذابا کبیرا».

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (۲۰)

این گونه نبوده که ما رسولی داشته باشیم که غذا نخورد.

یعنی چی؟

پیامبر(صلی الله علیه و آله) آمد گفت من پیامبرم. خب بعد چه شد؟ خشکسالی آمد و آنها هم گفتند که بگوئید که این خشکسالی مال این پیامبر(صلی الله علیه و آله) بوده..

این گونه نیست که مثل فیلم محمد رسول الله که نشان می‌دهد، وقتی پیامبر می‌آید، دشت پر گیاه می‌شود. نه اینطور نیست. ممکن است پیامبر(صلی الله علیه و آله) بیاید و اتفاقا خشکسالی بشود. خدا نظام هدایتی‌اش را بر عقل گذاشته است. بر روی ارتباط پیامبر با دنیا نگذاشته است. یعنی اینکه ممکن است پیامبر و بیاید دنیا بهم بریزد. شما باید به نسبت اینکه پیامبر حق است او را بپذیرید نه به عنوان اینکه دنیای شما را آباد می‌کند.

این مسئله را در سوره‌های دیگر مثلا سوره عنکبوت هم مطرح می‌کند که چه بسا دین در منطقه‌ای وارد شود و زندگی مردم بهم بریزد. تلازمی ندارد بین اسلام و دین‌داری و وضعیت مالی و وضعیت معیشتی.

چون تکوین انسان با تکوین هستی برابری می‌کند، پس ایمان هم در ذات خودش با دنیا همراهی می‌کند یعنی با مواهب همراهی می‌کند. اما شرایطی که برای عالم به وجود می‌آید نقطه‌ای نیست که ما آن را در همان مقطع مشاهده کنیم بلکه خطی است و ممکن است در طول و در گذران دیده شود اما ما نوعاً به صورت نقطه‌ای به آن نگاه می‌کنیم.

برکت یعنی ذکر و نور، و آن هم فقط تحت لوای انبیا اتفاق می‌افتد نه آبادانی شهرها و تمتعات دنیوی.

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا (۲۱)

یعنی در ذهنش این است که اگر پیامبر حق است باید ملائکه هم بیایند. اصلاً خدا خودش را نشان بدهد! این آیات را که می‌خوانیم می‌فهمیم همه ذهن بشر در تحلیل انبیا روی دنیا است و توقعشان این است که اگر او به وحی وصل است، باید وضع دنیایی ما دگرگون شود.

پیرامون آیه انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۹) شرح و تفصیل این گونه است، یعنی این «تبصره لكل عبد منيب» نباشد. این برای این فرد مبارک نیست. در آیات بعدی هم به همین موضوع اشاره می‌کند. «رزقا فی عباد» که البته این موارد وجه مثلی است. انسان باید از همین دنیا و پوسته استفاده کند. ذکر نازل می‌شود در جسم اثر می‌گذارد، بعد رویش پیدا کرده و خارج می‌شود. در این صورت برکت است. برکت به اعتبار خروج آن است. به افزونی رزق دنیایی «نمو» می‌گویند. وقتی گفته می‌شود تبارک، تعریف برکت می‌شود «خجسته» به معنای پر برکت و مبارک است. در بخشی از کتاب «تدبر در اسماء» به موضوع تبارک اشاره شده است. در سوره مبارکه الرحمان آیه ۷۸ بیان شده است که در این آیه اسم رب مبارک و پر خیر و برکت معرفی شده است. بر همین اساس برکت به واسطه اسماء نزول می‌یابد. نوعاً تبارک در قرآن با اسماء و افعال الهی همراه است. در سوره فرقان برکت نزول قرآن به پیامبر در نظر گرفته شده است. در آیات جلوتر بیان می‌شود «تبارک الذی انشاء» یعنی اتفاقاً برکت در این است که من به تو بهشت ندادم. بهشت در این آیه منظور باغ و تمکن‌های مادی است. که این موارد را به فرد نداده است. در واقع برکت در ندادن است. با توجه به آیه برکت در این است که پیامبر قصر و باغ ندارد. امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه بیان می‌کنند، اگر پیامبران (علیهم السلام) باغ داشتند و زمین داشتند، مردم به دلیل مال اطراف‌شان جمع می‌شدند. بنابراین ایمان عقلی که بر پایه عقل و خرد است، شکل نمی‌گرفت. مشخص نمی‌شد این ارادت‌ها به دلیل مال است یا حقیقی است. حضرت ابراهیم (علیه السلام) از این موضوع استفاده کرد و در

یک بادی غیر ذی زرع بی‌تی قرار داد. یعنی مکه جایی است که هیچ جذابیت سرمایه‌گذاری ندارد. در نهج‌البلاغه حضرت علی (علیه‌السلام) ذکر می‌کنند که حضرت عیسی (علیه‌السلام) و موسی (علیه‌السلام) نسبت به دنیا چگونه بودند. حضرت عیسی (علیه‌السلام) به دنیا هیچ اعتنایی نداشتند. پس:

- بحث اول موضوع اسماء و عدم تلازم برکت با دنیا است. مثلاً اگر پدر کسی خوش‌اخلاق است، هیچ چیز نمی‌تواند آن را بداخلاق کند. چون هیچ چیزی نمی‌تواند او را بداخلاق کند، همیشه به او خوش می‌گذرد. حتی وقتی در شرایط سختی قرار دارد چون در این شرایط هم خوش‌اخلاق است. از طرفی پدر فردی بداخلاق است حتی زمانی که همه خوشحال هستند و خوش می‌گذرد، پدر این فرد بداخلاقی می‌کند. اصلاً معلوم نیست این افراد واقعا خوشحال هستند یا نه. در این صورت این فرد بر این باور است که بهتر است انسان مال نداشته باشد ولی کمی خوش‌اخلاق باشد. در واقع بحث ثبوت خیر است. که انسان بر یک مدار ثابت قرار بگیرد و خیلی بالا و پایین نداشته باشد. اگر انسان در یک کار خیری ثبوت پیدا کند مثل این است که برکت را به خانه خود نازل کرده است. در روایات به این موضوع اشاره شده است. یکی از هنرهای انسان می‌تواند ثابت نگه داشتن یک صفت خیر در خود باشد، تا از همان ناحیه برکت بر او نازل می‌شود. لذا برای نزول تبارک خدا انسان باید در یک صفت خیری ثبوت داشته باشد.

- برکت از مشتقات «برک» است به معنای محلی که آب جمع می‌شود و این آب حیات ایجاد می‌کند مثل برکه‌ای که در بیابان تشکیل شده باشد. در این صورت اگر این برک نباشد، موجودات آن، محل آبی برای ادامه حیات ندارند. لذا برکت عامل حیات است در عین ناباوری ثبوت دارد.

- ممکن است در یک خانواده‌ای مال وجود نداشته باشد اما برکت وجود داشته باشد. ممکن هم هست مال وجود داشته باشد ولی برکت وجود نداشته باشد. برکت در معنویات است. این موضوع برای همه مهم است که مال خوشی و آرامش نمی‌آورد و برکت نمی‌آورد.

- تبارک اسم فعل است و تغییراتی دارد مثل سبحان می‌شود. سبحان یعنی خدا منزّه است. نمی‌گوییم خدا خود را منزّه می‌کند. تبارک یعنی با برکت است و با مبارک متفاوت است. مبارک در باب تفاعل است و کاری که می‌کند این است که تبارک خدا در مواجهه‌ها اتفاق می‌افتد. در سوره انسان با اینکه واژه برکت نیامده است ولی «انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا» این راجع به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است که فرزندان خود را طوری آموزش داده‌اند که از روی اختیار صدقه بدهند. در این صورت است که برکت نازل می‌شود. یعنی حتماً باید یک فعل اختیاری وجود داشته باشد. مجرای فیض‌رسانی می‌خواهد. این مجرا موجب فعال شدن

اختیار در انسان است به همین دلیل پیامبر(صلی الله علیه و آله) خیلی مهم می شوند. به نسبت یک فعل این اتفاق می افتد. یعنی خانه ما به توسط دینداری و عمل به احکام دین نماز در آن برپا می شود. این همان برکت است. لذا مهم ترین عامل برکت در عالم پیامبر(صلی الله علیه و آله) است، چون اوست که افکار و اختیار را فعال می کند و زمانی که پیامبر را برداریم انسان ضلالت دارد و سردرگم است. اوست که با آمدنش نظام می دهد. در واقع مجرای برکت در عالم اهل بیت(علیهم السلام) هستند. به همین دلیل یکی از القابی که به اهل بیت(علیهم السلام) داده می شود «مساکن برکت الله» است. یعنی محل استقرار است و وقتی او برداشته شود مثل این است که فیض از انسان گرفته شده است.

پس تا اینجا سه نکته مطرح شد:

۱. ارتباط برکت با اسماء ۲. ثبوت خیر ۳. ارتباط برکت با پیامبر

ارتباط برکت با اسماء

حتما برکت با حیات ارتباط دارد. البته منظور از حیات، حیات «معنوی» است. ارتباط برکت با حیات به طور واضح در سوره ملک مطرح شده است. آیه ۱ از طرفی حیات مراتبی از دریافت ذکر است. ممکن است حیات دنیایی یا اخروی باشد. مثلا در یک سلول اگر همه شرایط را هم برای آن مهیا کنیم ولی ارتباط با بالا دست نداشته باشد، حیات نخواهد داشت. حتی در زیست شناسی این ارتباط شناخته شده نیست ولی ما آن را «ذکر» می نامیم. در واقع رجوع آگاهانه به هسته مرکزی و انتقال برنامه ها را «ذکر» می گوئیم. به این ترتیب حیات بهره مندی از ذکر است. مطالب بیشتر را می توانید در کتاب «ساختار وجودی از منظر ذکر» مطالعه کنید.

ثبوت خیر

خیر به معنای خوبی است. هر صفت خوبی در انسان مثل مهربانی و شفقت را خیر می نامند. صفات ایمانی عقلانی را صفات خیر می گویند. ثابت بودن آن به این معنا است که فرد آن را دارد و از دست نمی دهد. به وسیله ذکر صفات انسان ثابت می شود. همین که به نسیان دچار شد از این حالت خارج می شود. خیر به وسیله

ذکر خدا ثابت می‌شود و به وسیله نسیان ذکر هم باطل می‌شود. نسیان انواع دارد. یکی از موارد آن این‌طور است که فرد به‌طور مستقیم به موضوع یا کار توجه نداشته باشد. ولی گاهی نسیان به دلیل توجه به چیز دیگر ایجاد می‌شود که عامل بی‌توجهی به موضوع اصلی است. کار شیطان پرت کردن حواس است. ابتلائات روزمره نیز این‌گونه است که حواس انسان را پرت می‌کند. این نسیان‌های روزمره یعنی ما به جاهایی ذاکر نبوده‌ایم و به این دلیل نتوانستیم آن‌طور که باید حواسمان را متمرکز کنیم. راه تمرکز حواس، نماز است. نماز خوب باعث ذاکر شدن انسان است. اگر انسان نتواند در نماز ذکر خود را متمرکز کند، نمی‌تواند در کارهای دیگر هم تمرکز داشته باشد. راه خروج از این نسیان نمازهای پنجگانه است. تمرکز ذکر می‌آورد. یکی از مصادیق برکت، نماز است. چون عامل نزول ذکر است. به این ترتیب هر چیزی که ذکر را در انسان نازل کند، دارای برکت الله است.

راه دست‌یابی به نماز خوب در ابتدا توجه به ظاهر نماز است. مثلاً اول وقت باشد، در محل مناسب خوانده شود، قبل نماز حتماً چند دقیقه نشست، اذان و اقامه خواند و یا به ذکرهای قبل و بعد از نماز توجه کرد. باید برای نماز برنامه داشت. مثلاً نماز امسال با سال‌های بعد متفاوت باشد. ذکرهای متفاوت داشته باشیم. نماز خوب دارای برنامه‌ریزی و ارتقا است. تا زمان و شرایط بر روی نماز او اثر نگذارد و در سراسیمگی قرار نگیرد.

برکت

چشمه‌ها دو جور هستند. برخی از آنها پر از آب است و جاری و همه از چشمه بودن آن باخبرند. چون از ظاهر آن کاملاً مشخص است. نوع دوم چشمه‌هایی هستند که در ظاهر به چاله‌های آب شبیه هستند ولی اگر از آنها آب برداشت شود، می‌جوشند و بیرون می‌آیند. شاید بتوان گفت چشم دوم دارای برکت است و وقتی از آن برداشت می‌شود جای آن پر شده و زایا می‌شود. البته شاید در ظاهر مشخص نشود. به این ترتیب برکت چیزی است که نهایت و انتها ندارد. در سوره ملک زمانی که گفته می‌شود «تبارک الذی...» یعنی اگر در جایی مرگ دیدی این را ناشی از کم شدن قدرت خدا یا تمام شدن توان خدا برای زنده نگه داشتن آن نبیند. این به دلیل آزمایش انسان است تا از آن احسن عمل حاصل شود. به همین دلیل است که در آیه ۳ سوره ملک در خلق خدا کم و زیادی نمی‌بینید. برای خدا کویر و جنگل یکسان است. حضرت علامه در ذیل این آیه می‌فرمایند، همان‌طور که حیات خلق شدنی است، موت هم خلق شدنی است. انسان به واسطه همین موت و حیات جریان

می‌یابد. انسان اگر به دنبال جریان بالاتر است باید موت بالاتری داشته باشد. یعنی موت و حیات در زندگی انسان با هم تلازم دارند. مثل ظرفی است که در آن آب می‌ریزند. حیات آب است و موت ظرف آن. و این ظرف قابلیت بزرگ شدن دارد. لذا در عرفان برای اینکه توسعه پیدا کنند، حیات اختیاری را با موت اختیاری تعمیم می‌دادند. در آثار عرفا در رابطه با این موضوع مفصل می‌توان مطالبی را یافت، چون به نظر می‌رسد جزء عرف رایج آنها بوده است. یعنی اینکه بتوانند از روی اختیار بمیرند. در واقع در شرایطی خود را در حالتی قرار دهد که مثل حالت «آماده بکار» در رایانه‌هاست. در این حالت وصل به مرکز می‌شود و سیستم خود را اصلاح و قوی می‌کند.

«يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ.. وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا» را مصدر جانشین فعل در نظر می‌گیریم. حجر انگار شبیه به طرد است. حجرا مفعول مطلق جانشین فعل امر است. در واقع «حجرا محجورا» اصطلاحی بود از مجرمین زمانی که از چیزی ترسیده باشند به زبان می‌آورند و قرآن کریم بیان می‌کند این افراد زمانی که ملائکه را ببینند همان کلمات را به زبان می‌آورند. خیال می‌کنند گفتن آنها فایده‌ای برایشان دارد. یعنی بر تو حرام است که متعرض من شوی! در واقع دور شدن از روی ترس است. البته دیدن ملائکه بر نوع انسان در برخی موارد حاصل شده و نظر حضرت علامه این است که زمانی که انسان ملائکه را می‌بیند حسگرهای ادارکی او به مجرد نزدیک تر شده است. یعنی مثلاً الان شما به طور معمول ملائکه را نمی‌بینید ولی نشان می‌دهد یک زمانی فرا می‌رسد که انسان چه مومن یا کافر ساختار ادارکی او به نحوی است که مجرد می‌یابد. حتی می‌تواند ملائکه را هم ببیند. ملائکه در عالم غیب هستند. و انسان در دنیا در حالت شهادت است. وقتی از این عالم به عالم بالا و غیب وارد شد ملائکه قابل رویت می‌شوند. در واقع سیستم ادراکی ما تغییر می‌کند والا ملائکه تغییر نمی‌کنند. این نکته مهم است که انسان دو نوع سیستم ادارکی دارد. سیستم غیبی و ادراکی است. بعضی‌ها در دنیا سعی می‌کنند این سیستم غیبی را فعال کنند. یعنی انسان در دنیا هم می‌تواند ملائکه را ببیند و با انبیا ارتباط داشته و حرف بزند ولی این ارتباط از ساختار معمولی نیست. به هر حال انسان وقتی به عالم غیب می‌رود، چشم برزخی او کار می‌کند اما می‌شود که انسان در دنیا باشد و این سیستم را فعال کند. در عالم غیب، داشتن چشم برزخی کرامت نیست چون همه آن را دارند.

وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (۲۳)

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا (۲۴)

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا (۲۵)

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَانِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا (۲۶)

وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا (۲۷)

يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا (۲۸)

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلنَّاسِ خَدُوعًا (۲۹)

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (۳۰)

در این آیات فضایی را نمایش می‌دهد که فردی در جهنم قرار دارد و محزون است. نادم است. گرفتن دوستان نادرست و عدم ارتباط با رسول و آن خلیل، منجر شده من از ذکر دور باشم. این نشان دهنده نقش مهم شیطان در این موضوع است. قرآن در این شرایط مهجور است. مهجور به معنای «رها شده» است.

سوال: با توجه به این آیات اگر ما بخواهیم مصادیق برکت را در زندگی پیدا کنیم یا اینکه بدانیم راه‌های پر خیر و برکت شدن یک زندگی چیست، چه باید بگوییم؟ یا اینکه راه‌های مبارک و میمون شدن در زندگی چیست؟

میمون شدن از میمن و اصحاب میمن شدن است. همه با هم ارتباط دارند. اینکه گفته می‌شود اصحاب میمن یا میمنه ارتباطی با برکت پیدا می‌کند.

۱. درک درست داشتن از معنای برکت. خیلی وقت‌ها معنای برکت در زندگی تغییر می‌کند. ممکن است زندگی انسان زیر فشار اقتصادی سخت شود اما این معنای عدم برکت نیست. همچنین نزول و وفور نعمت‌ها دلیل بر برکت نیست. ارتباط‌های آن را در مطالب قبل ذکر شد که با خیر و حیات و ذکر حتما باید ارتباط داشته باشد.

۲. برکت باید شاخص داشته باشد. یعنی بدون معیار نگوییم زندگی ما بی برکت شده است. یک زندگی ممکن است پر از جهاد و کوشش باشد و ممکن است به دلیل جهاد و کوشش خیلی از سختی‌ها را به خود هموار کند. شاخص برکت، رضایت است. فعال شدن صفات مطلوب است. اطمینان و آرامش از شاخص‌های برکت در زندگی است. ذکر و قرآن به همراه برکت یک مثلث را تشکیل می‌دهند.

حداقل دو راه از راه‌های نازل شدن برکت در زندگی مشخص شد: قرآن و ذکر. قرآن و برکت و ذکر سه ضلع یک مثلث می‌شوند که نماز در ذکر قرار می‌گیرد و بحث عمل کردن به قرآن و تدبر و تفکر در قرآن، در ضلع قرآن قرار می‌گیرد. در واقع بهره‌مندی از وحی و مضمون وحی می‌شود راه‌های افزون شدن برکت در زندگی.

نکته‌ای که در برکت اهمیت دارد «سهل و یسر» شدن امور است. یعنی «یسیر بودن» به جای «اسیر بودن» است. در نظام برکت جریان یسر داریم و همه کارها به سهولت انجام می‌شود. در حالی که در نظام غیر از برکت همه چیز با سختی مواجه می‌شود. به همین دلیل در نظام برکت انعطاف و کرامت حرف اول را می‌زند و در نظام غیر برکت تعصب و حرام و خواری. در واقع در برکت، تغییر و اصلاح پذیری است و در عدم برکت، شکنندگی وجود دارد.

سهولت و یسر یعنی فرد راحت است اما سخت نیست. مثلاً شما به یک سخنران می‌گویید که آقا شما خیلی نامناسب صحبت می‌کنید و بحث‌ها را رها می‌کنید و مثال خوب نمی‌زنید... و از این قبیل نقدها. فرد به راحتی می‌پذیرد و سعی می‌کند آن‌ها را اصلاح کند. ولی گاهی بعضی از افراد در مقابل این نقدها می‌ایستند و از شما سند می‌خواهند برای اثبات حرفتان و منیت خود را نمی‌شکنند. در واقع فرد به دنبال دلیل برای نقدها می‌گردد. با او نمی‌شود حرف زد. این حالت عسر است.

در واقع کسی که در یسر قرار دارد با مسائل راحت برخورد می‌کند. همه چیز برای او سخت نیست. اما اگر نظام عسر باشد، همه چیز را به خود می‌گیرد و ناراحت می‌شود. در واقع همه چیز را سخت می‌گیرد. این افراد مرتب بحث و گفتگو درست می‌کنند. در زمان حاضر زندگی‌ها خیلی سخت شده است. مثلاً راه‌های زیادی برای خوشحال کردن دوست یا همسر وجود دارد اما انسان آن‌ها را برای خود پیچیده می‌کند و در این صورت ضد برکت می‌شود. در واقع یسر، در گفتن دوست داشتن بین دو نفر نیست بلکه باید انواع نشانه‌هایی برای ابراز علاقه از هر دو طرف وجود داشته باشد و از طرفی انواع نشانه‌ها توسط هر دو طرف فهمیده شود.

امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرمایند: انسان باید قدرت این را داشته باشد که برداشت مثبت کند. این منجر به پوشیده شدن عیب‌ها می‌شود.

فعال شدن تفکیر در فرد این پیچیده شدن را به همراه دارد. یعنی قوه استدلال انسان در فرد فعال می‌شود و باید برای او در مورد همه چیز استدلال آورد. در واقع این فرد ابعاد مختلف را می‌بیند و از طرفی هم حمل منفی دارد از آن‌ها. طبیعتاً کاری که انسان می‌کند این است که اگر ده وجه داشته باشد، هشت تا از آن منفی است. به این ترتیب انسان منفی‌ها را می‌بیند که یکی از یکی بدتر است.

علت عمده این پیچیدگی‌ها فاصله گرفتن از ادبیات قرآن است. مثلاً در ادبیات خود، اگر در زندگی ادیبان قرآنی بود و در جواب یکدیگر آیات قرآن می‌گفتیم یا حداقل در جواب افراد سعی می‌کردیم ببینیم خدا در این رابطه چگونه بیان کرده است و ادبیات خود را با قرآن هماهنگ می‌کردیم، بسیاری از مسائل حل می‌شد. خداوند خیلی ساده در قرآن حرف زده است تا حدی که خیلی وقت‌ها قرآن را به خاطر سادگی آن نمی‌فهمیم!

بخش زیادی از قرآن به همین دلیل عادی بیان شدن، فهم نمی‌شود و نه به دلیل مشکل و پیچیده بودن. شرط تدبر در قرآن خارج شدن از این سیستم پیچیده است. برای خروج از این پیچیدگی، خواندن ساده قرآن توصیه می‌شود. در تدبر در قرآن هرچه بالاتر می‌رود، انسان باید از این پیچیدگی خارج شود. یعنی مثلاً در سوره فرقان، تبارک، تبارک است و هیچ چیز جز تبارک نیست. بعد باید دید غیر تبارک چیست و با فهم غیر تبارک، انسان تبارک را می‌فهمد. فرقان یعنی فرقان و نه غیر فرقان. عبد یعنی عبد و نه غیر عبد.

سخت‌ترین کار برای انسان ساده فهمیدن یک حقیقت است. چون ساده بیان شده است، نمی‌پذیرد. ساده‌ترین حقیقتی که هر کسی به آن توجه کند (یعنی تقوا) به صورت آنی بهشت نازل می‌شود. چون خدا هست. اگر انسان تقوا نداشته باشد به ساده‌ترین و بدیهی‌ترین گزاره عالم توجه نکرده است. یعنی فکر کرده جایی هست که خدا در آن نیست..

حرف در سوره فرقان این است که اگر کسی می‌خواهد به فرقان راه پیدا کند، باید از پیچیدگی‌های ذهن خود رها شود و حرف حق را ساده بشنود، ساده بپذیرد و ساده عمل کند. در این صورت انسان مثل عبد خدا می‌شود. عبد چه ویژگی‌هایی دارد، عبد، عبد است. یعنی هیچ حالتی غیر عبودیت ندارد.

بهترین راه برای «بصیر شدن» زندگی با بچه‌هاست. انسان‌هایی که با بچه‌ها خیلی ارتباط دارند، انسان‌های خیلی خاص و ویژه‌ای می‌شوند. بهترین زمان عمر یک انسان زمانی است که در کنار بچه‌ای قرار می‌گیرد و او را نگاه می‌کند و می‌خواهد با او ارتباط برقرار کند و با او صحبت کند. برای بیان وجود خدا در بچه‌ها تا حدی او را باید دوست داشت تا کودک دریابد که دوست داشتنی هست. انسان اگر یک حقیقتی را دریابد، هرگز از قلب او بیرون

نمی‌رود. ممکن است فراموش کند اما در قلب باقی می‌ماند. در هفت سال اول می‌توان همه اسماء الهی را در بچه‌ها ذخیره کرد. در واقع این امر زمانی محقق می‌شود که پدر و مادر برای بچه مصداق اسماء باشند. وقتی پدر یا مادر را می‌بیند، انگار اسم را رویت می‌کند. در واقع می‌توان به تدریج این را برای بچه‌ها تام کرد و از هفت سال دوم به تدریج شروع می‌کند به رجوع کردن. در واقع پدر و مادر می‌توانند با بچه‌ها کاری کنند که اگر در بدترین محیط انحراف قرار گرفتند، منحرف نشوند. این فرزند برکت می‌شود چرا که می‌تواند در فضای خیلی وسیعی خیر را جاری کند. و این در اثر جاری شدن ذکر اتفاق می‌افتد.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات